



۲۰۲۲/۰۵/۰۶



دوکتور محمد اکبر یوسفی

«تعامل» تسخیر کنندگان، دولتداری نیست!

«تعریف جنون: عین عمل را همیشه تکرار کردن و یک نتیجه دیگر انتظار داشتن» («البرت آینشتاین»)

۱۵ اگست ۲۰۲۱ مصادف است به تمثیل نقشه مرموز، از قبل "پلان شده"، که تسخیر قلمرو افغانستان را، توسط گروه "جنگی" موثر سیکل سواران مسلح، "اجیران" و "مستخدمین جنگ های نیابتی" ممکن ساخته است. درین "راز آشکارا"، نحوه فرار "رئیس جمهور نامنهاد" را هم ازین «تغییرات»، با همه "رازها" و "فریبکاری های" دیگر، نه باید مجزا در نظر گرفته شود. این تسخیر را برای آن افراد پیرو "خط افراطی اسلام (سنی)" خود تعبیر شده، فراهم ساخته اند که در دو دهه با اتهام تروریست بودن، علیه آنها می جنگیده اند. رخداد چنین یک حادثه در حقیقت، دست



های مرموز خارجی را غیر محتمل، نمی شمارد. هرگاه پیش برندگان جنگ "نیابتی" واقعاً مصمم شده باشند، که "جنگ" را خاتمه یافته بپذیرند، این جنگ آنها، برای مردم افغانستان چیزی باقی نگذاشته است، که به عنوان امتیاز و تحفه به "مستخدمین آنها، توزیع نماید. حکومت "فاسد" و نالایق "بیست سال اخیر" در تجت نام "جمهوری اسلامی افغانستان" که در عین "حال" آزادی و دیموکراسی را با "جعلیات" رسوای "انتخاباتی" آنها بدنام ساخته اند، نمی تواند برای گروه مستخدم دیگر مرموز آنها، صلاحیت اداره کشور را تفویض نماید. البته با این همه وسائل دست داشته، خیلی ساده است، که با استفاده از تبلیغات عوامفریبانه، این انکشاف را، پیروزی خود آنها، دانسته اند. برخی ها حتی از

آن به عنوان "تحفه خدائی" تعریف می کنند. قوس گیمة، بخاطری بکار رفته است، که نویسنده اصلاً همه اعمال این گروه و متحدان خارجی و داخلی آنها را، با تمام اهداف متنوع ای که تعیین نموده اند، قطعاً با "دین اسلام" در



مطابقت نمی بیند. این حلقات مرموز، از "گوانتانامو" گرفته تا "دوحه" و "دوبی" و غیره، که اصلاً با شیوه خاص خود آنها، بدون شک که در وابستگی با قدرت های خارجی عمل می کنند و پیروی از اوامر و استفاده از حمایت همه جانبه "پیش برندگان جنگ نیابتی" را هم بدون تردید، به عنوان جز مکلفیت های روزمره آنها عملی می کنند. همین تصاویر سه مهره را که می بینید، اولی و سومی برادر اند، "سراج الدین حقانی" (وزیر سرپرست داخله و "انس حقانی" پسران "جلال الدین

حقانی (متوفی)" و در وسط پسر کاکای این هر دو، «خلیل الرحمن حقانی»، در حال حاضر "وزیر سرپرست مهاجرین عودت کننده؟» در واقعیت امر، این فامیل، "هسته مرکزی قدرت" و رهبری "شبکه حقانی" را در دست دارند. اینها پیروان عقاید و رهنمود های مؤسس "شبکه" است که "حقانی" یاد شده است، و او را از جمله قوماندان های برجسته

"حزب اسلامی (مولوی خالص)" نیز به یاد داریم. اینها علاوه از اینکه تعداد بی شمار مبلغین افراطی مانند این دو شخص (سمت چپ) را در خدمت دارند که مردم را به اطاعت ازین "افراطیون" فرا می خوانند و در صورت عدم رضایت اتباع ازین سیاست که در تحت نام "یک دین" در پیش گرفته اند، بر چنین اتباع فتوای "کفر" صادر می کنند. با نیات تأسیس "دولت" در تحت نام یک "دین"، واضح است، که همزیستی با پیروان "ادیان" دیگر را نفی می کنند. همه آنها متحدان "ایدیالوژیکی" و "سیاسی"، "افراطیون" اسلامی در عرصه بین المللی و بخصوص متحد "القاعده" نیز شمرده می شوند. این حلقه که از حمایت خاص و وسیع پاکستان برخوردار است، راهی را در پیش گرفته است، در تحت "شعار اسلام" و "تطبیق شریعت اسلامی" از آن، به عنوان "پوشش" کار می گیرند، مصمم اند تا یک "سلسله دودمان" یا "پادشاهی" (Dynasty) را برای این فامیل مستقر سازند. از همان آغاز ورود سوال برانگیز آنها به کابل، موضوع "برسمیت" شناختن این "حاکمیت تسخیر کنندگان" در مناسبات بین المللی مطرح بوده است. بدون تفصیل، در مناسبات "دولتین"، برسمیت شناختن یک "دولت جدید" یک عمل و یا کردار مستقل و یک جانبه است که یک دولت دارای حاکمیت و تمامیت ارضی، انجام می دهد. اما جبری نیست. در حالی که رهبران و مبلغین این "افراطیون" که از نام مردم افغانستان و از اسلام زیاد سخن می گویند، "برسمیت شناختن" را "حق" خود آنها می دانند، استدلال می کنند که بیست سال برای آن جنگیده اند. این عمل طبق "تعاملات" بین المللی فقط از طریق یک "اعلامیه" به اطلاع جهانیان رسانیده می شود. اینکه تا اکنون که به ۱۰ ماه پس از دخول «جنگی های» آنها، به «کابل» و اعلان "سرپرستان" در ادارات دولتی می گذرد، هیچ یک کشور مستقل دنیای ما، این «حاکمیت» را به رسمیت نه شناخته است. همه می دانند که در نخستین روزها، در رابطه با نقش و «قدرت» این سه نفر، در «رأس شبکه» بد نام "حقانی" که، مؤسس آن "جلال الدین حقانی" شناخته شده است، قرار دارند. (در بیست سال اخیر حد اعظمی حملات انتحاری توسط همین شبکه صورت گرفته است.) و همان "شبکه" است، که رهبر آنرا، مجله "شپیگل"، یک "تند رو" بی مثال می شناخته است. مجله "شپیگل" در سال ۱۹۹۲م، زمانی که "جلال الدین حقانی"، در حکومت «تنظیم های جهادی»، در مقام «وزیر عدلیه» منسوب گردیده بود، او را با «موتر تیز رفتار، سریع روان، بدون دریور» شباهت داده است. این شبکه نه تنها از "حمایت پاکستان" برخوردار بوده است، بلکه در عین زمان با تعداد کثیری از "جنگجویان" مسلح در تحت نام "اسلام"، دارای مناسبات وسیع و عمیق با "افراطیون" منطقه و جهان بوده و می باشد. این گروه هم چنان از نزدیک ترین متحدان "القاعده" نیز شمرده می شود. اهداف احتمالی مشترک آنها، با "داعش" (دولت اسلامی عراق و شام)، گمان برده می شود. وقتی چندین سال قبل، "ابوبکر البغدادی" رهبر و مؤسس "داعش" در رابطه با "ملا محمد عمر" حرف های نا خوش آیند گفته بود و در عین حال از او به عنوان یک شخص نا آگاه از "اسلام" نیز تعریف کرد، در آنزمان یک «حلقه» در "وزیرستان" (حقانی ها در آن ساخه پایگاه داشته است.) حمایت خود را از "البغدادی" اعلان کرده است. ما خوب به یاد داریم، که در نخستین روزهای "ورود" جنگی های تسخیر کننده به "کابل"، همین "انس حقانی" در خطاب به حاضرین، در حالی که نام "سراج الدین حقانی" از لیست سیاه حذف نشده بود، بدین عبارت اظهار می کند که «ما به جامعه جهانی محتاج نیستیم، بلکه آنها محتاج ما هستند.» مدتی بعد از آن، که رهبری آنها از طریق "سخنگویان" به تبلیغات پرداخته اند که گویا با "جهانیان"، "تعاملات" دارند و به تفصیل نمی گویند که این "تعاملات" آنها به چه شکل بوده و تا کدام حدود به پیش برده می شود. چه تبادل صورت می گیرد؟ آیا داد و ستد آنها، رسمی است و یا در شباهت با سائر امور غیر قانونی، از انظار مردم جهان، مخفی می ماند. این چه کلتور سیاسی است؟ همین "انس حقانی" که شوق "شعرگوئی" را هم از خود در محافل تبارز داده است،

مفهوم نوی را اختراع کرده است و آن اینکه گویا در مناسبات آنها با دول "خارجی" رسمیت شناختن "خاموش" در جریان است. این "رسمیت شناختن خاموش" در مناسبات دولتی در کجا تعریف شده است؟ اگر اختراع اوست، آیا این اختراع خود را برای دریافت جایزه "نوبل" ثبت کرده است. عمر کره زمینی که انسان، حیوان و نبات و غیره موجودات بر سطح، فضا و عمق آن وجود دارد، قریب ۴،۶ میلیارد سال تخمین شده است. موجودیت انسان و باز از تأریخ پیروان ادیان، خیلی کمتر سالها سپری شده است. مسلمانان، بر اساس جنتری هجری شمسی، اینک در آغاز سال ۱۴۰۱ ه ش قرار دارند. قریب به ده ماه پس از "تغییر" در وضعیت بازی های پیش برندگان "جنگ نیابتی" در افغانستان، باز «شعارها» و تبلیغات دیوانه وار، ورد زبان، «حاکمان جدید» تصنعی شده است.



با صحنه سازی های مشهود استخباراتی، دولت "نام نهاد جمهوری اسلامی افغانستان"، که تحت حمایت همان «قدرت بزرگ» قرار داشت، طوری «سقوط» داده شده است، تا وقوع حوادث، بطور غیر مترقبه و "غیر منتظره" جلوه داده شود. طرز العمل و گفتار برخی از "سرپرستان" ادارات دولتی این "امارت اسلامی"، چنین گمان را تقویت می بخشد، که ممکن، قدرت های

بزرگ مرموز، از مدت ها قبل، برای تطبیق "تعبیرهای افراطی از اسلام"، کدام "پیشوای مرموزی" را برای آنها، "کلون" (clone) یعنی تولید مثل کرده باشند، تا تمام گفتار و کردار پیروان این دین را مانند، عادات و رسوم، ۱۴۰۰ سال قبل، رهبری کنند. هر یکی از این سخنگویان و مبلغین در توضیح هر مسئله، فوراً به "نقل قولها" و داستان های



۱۴۰۰ سال قبل مراجعه می کنند. بدین ترتیب ممکن از مردم نیز چنین انتظار داشته باشند، که انجام وظایف آنان را در امور حیاتی خود، بر اساس آگاهی های غیر از آنچه که خود می دانند و از آن آگاه اند، انجام دهند. این چگونه ممکن خواهد بود؟ مطالبات آنها از اتباع اینست که خود آنها هیچ فکر نکنند و هیچ نیاموزند، فقط به "حکومت طالب" بیعت کنند، دیگر مشکل کشای آنها، همین رهبر احتمالی "کلون" شده است، که چهره خود را نمی خواهد نشان دهد. انسانها را مکلف می دانند که خود آنها را در زندگی روزمره طوری عیار سازند که "امارت" برای آنها امر می کند. اینست "دیکتاتوری عربان".



تصاویر در سمت «چپ» از بالا تا این دو تصویر، تعدادی از مسئولین این «حاکمیت تسخیر کنندگان» را نیز نشان می دهد. «معاون دوم رئیس الوزرای حاکمیت تسخیر کنندگان»، به کسانی خطاب می کند که مطابق ادعای خودش از اثر «تشویش» وطن را ترک کرده اند، و از آنها می طلبد که به وطن برگردند. برداشت او ممکن این باشد که گویا مهاجرین و فراریان افغان، فقط متشکل از گروه ها و مجموعه از افراد «تشویشی» می باشند، که رهبران این حاکمیت، برای هر یک از این مریض ها، امکان علاج را سنجیده اند. به این مثال به حساب مشت نمونه خروار توجه کنید. تصویر یک فامیل زن جوان و متخصص افغانستان را با اطفال و شوهرش در سمت چپ دیده می شود، که در باره انتقال عاجل آنها، نخست از کابل به کشور "رواندا" در شرق افریقا، تصمیم گرفته شده است. مجله معروف "شپیگل"، چاپ آلمان تحت عنوان: «فراری از افغانستان در "رواندا": طالبان یا گوریلاها» گزارش می دهد. این خانم جوان افغان را "فاطمه صمیم" (Fatema Samim) معرفی کرده است. او "شیخ الحدیث" نیست، بلکه یا انجنیر ساختمان و یک متخصص ممتاز و رئیسه یک فاکولته نامدار و معروف در ولایت هرات بوده است. وقتی از طریق "گوگله" کمی معلومات جستجو شد، این معلومات حاصل شد که "انجنیر ساختمان" و یک متخصص «گی آی اس» است. در گزارش "شپیگل" هم چنان تذکار یافته است که محترمه «فاطمه صمیم»، فرزند یک "پروفیسر" که عضو پارلمان نمایندگان نیز بوده است، می باشد. زندگی او در غرب افغانستان خوب بوده است،

او با داشتن یک بورس معروف ایالات متحده، مصروف تحقیقات علمی و مسلکی بوده است، به صفت یک زن موفق، در رأس یک مؤسسه علمی، قرار داشته است. در لحظاتی که طالبان به ورود به هرات نزدیک می شوند و می خواسته اند که زنها را زیر چادری مخفی سازند، "فاطمه صمیم" نخست با شوهر و اطفال خود، به پایتخت کابل فرار می کند و در آنجا هم کمی بعد طالبان هجوم می آورند. خانم جوان وطن ما، که تصویر ایشان هم چاپ شده است، در حالی دیده می شوند، که بر اساس همین گزارش، "ویژه" امریکا نیز برای آنها تهیه شده است، اما او با مواصلت درین کشور افریقائی، که از فقیرترین کشورهای افریقائی نیز یاد شده است، (قریب ۱۲



فیصد؟ جمعیت را مسلمانان تشکیل می دهند.) با تخصص عالی ای که داشته است، در پوهنتون "کیگالی" به حیث "اسیستانت پروفیسر" به کار علمی و تخصصی آغاز نموده است. نویسنده

به یاد دارد، زمانی که در آغاز سال ۱۹۹۴م، در جنگ داخلی افغانستان که در یک طرف «برهان الدین ربانی، احمدشاه مسعود، و سائر متحدان در برابر «حزب اسلامی (گلبیدین حکمتیار)» و متحدان او جون «دوستم» و «حزب وحدت» می جنگیدند، که بالاخره در اخیر سال «حرکت طالبان» وارد میدان جنگ می گردند، درین فقیرترین کشور افریقائی به نام «رواند»، توسط «افراطیون» قبیله «هوتو» (Hutu)، به تعداد نزدیک به ۸۰۰۰۰۰ «توتسی» (Tutsi) و «معتدلین» «هوتو» (Hutu)، در کوتاه ترین زمان، قتل عام شدند. حال وقتی در آنکشور چنین آگاهی از جهان وجود دارد که زن متخصص افغان را که کشورش بیش از چهار سال در جنگ سپری کرده است، فوراً در سیستم کاری جذب می تواند، افسوس است، به حال باشندگان افغانستان و «حکمای تسخیر کننده» که نمی توان دقیق فهمید که اینها در کجا "بزرگ" شده اند و به این جهان از کدام زاویه دید، می نگرند. چه آموزش هایی را برای تنظیم امور حیاتی آموخته اند؟ درین روزها که در نتیجه انفجارات وحشتناک تعداد بی شمار هموطنان بی گناه ما، به قتل رسیده اند، در یکی از برنامه های تلویزیون "طلوع" ازین شخص به نام انجنیر "محمد خالد حافظ" یاد می کند. او در صحبت های خود از "احادیث" و "خوارج" حرف می زند، خلاف خواست صدها میلیون مسلمان در جهان، تبلیغات "خصمانه" را در تحت نام "یهود" و "نصارا" به راه می اندازد، در عین حال، سخنگوی "حاکمیت" آنها، از "تعامل" با کشورها حرف می زنند. تا اکنون هیچ کشور حاضر نه شده است، تا این "حاکمیت" را به رسمیت بشناسد، اما افراد آنها، کینه بیگانه را وسیعاً پخش می کنند و باکی هم ندارند که از "یهود و نصارا"، به عنوان "دشمن اسلام"، نام ببرند. آیا "جوامع اسلامی" می خواهند که تمام عمر در "دشمنی" با معتقدین بیگانه و دیگر اندیشان، باشند؟ برخی ها حتی چنین تبلیغ می کنند که گویا، دولت و یا حکومت "یک دین" آنها را که یک «دیکتاتوری بیش نیست»، بر تمام جهان مستولی، می خواهند. این شخص پیشگوئی می کند، که در "خراسان"، اینها بر همه دشمنان "اسلام" پیروز می شوند. وزیر سرپرست داخله، پسر "جلال الدین حقانی"، در بیانات خود می گوید که از خاک "افغانها" به هیچ کس "خطر" وجود ندارد. عجب است. چه کسی به چنین حرفهای او باور کند؟ این شخص را چه وقت و چه کسی صلاحیت داده است، که به نمایندگی از تمام افغانها، حرف به زبان آورد، در حالی که تا اکنون حکومت او مشی دقیق حکومتداری را بیان نکرده است. او خودش در لیست سیاه ثبت است. برگشت به این وضعیت، زمانی ممکن گردید که «قدرت بزرگ» مصمم شد تا دیگر، "جنگ" را، با این گروه مشخص "افراطی" که خود را خود مسلمان نامیده اند، ختم کند. در تمام بیست سال اخیر، این گروه "جنگی" که خود با دسته های "موتور سیکل سوار" با سلاح های خفیه و "راکت های شانه ئی"، با قوای دولتی و خارجی می جنگیده اند، هیچگاه حاضر به مذاکره با «دولت» تحت حمایت امریکا، نبوده است. چنان یک جنگی که در طی بیست سال در مورد آنها شک و تردید وجود داشته است، هیچکس ممکن دقیق نمی

دانسته است که منابع تمویل، تجهیز و تسلیح و سازماندهی آنها، از کجا بوده ست. ایالات متحده و متحدان آن، دولت خود ساخته "جمهوری اسلامی افغانستان" را، که شهرت فاسد ترین اداره را در جهان کمائی کرده بود، تسلیح، تجهیز و تمویل می نمود، تا بر ضد این "گروپ عمده جنگی افراطی"، به عملیات های "نظامی" متوسل شود. بدون شک که قربانیان اصلی مردم بی گناه کشور شناخته شده اند. از تلفات «جنگی های طالب» «موتور سیکل سوار»، آمار قابل باور در دست نیست. برای این وضعیت، قبلاً زمینه سازی کرده اند و از طریق انجام «مذاکرات» نمایشی قریب هژده ماه، باهمین یک گروپ «جنگی» تحت حمایت علنی و مخفیانه قدرت های منطقوی و بین المللی، با این «قدرت بزرگ» اشغالگر، توافق "چهار فقره بی" به امضاء رسانیده اند. این "توافق" را که بین یک «گروپ جنگی» و یک «قدرت بزرگ» درگیر در جنگ صورت گرفته است، می توان فقط «دو جانبه» دانست. صرفنظر از اینکه تا همین اکنون، "قدرت بزرگ" که در رأس متحدان خود، قدم بر می دارد، جانب مقابل را در تطبیق "توافق" به تخلف از "تعهدات" متهم می سازد. این توافق با تعداد کثیری از دولت های جهان ربطی ندارد، به عبارت دیگر، کشورهای زیادی را در جهان می شناسیم، که «طرف مذاکره» با این گروپ معلوم الحال «افراطی» نبوده اند که در عین حال نقاب "جعلی" و خود «تعبیر شده از اسلام» را بر رخ آنها کشیده اند. در نتیجه این "جنگی های" معلوم الحال بر قلمرو کشور "تسلط" یافتند، "خلاف انتظار" برای برخی ها، همان "طالبان اولی" که بیست سال قبل "سقوط" داده شده بودند، دوباره خود آنان را "حاکم" و "مسلط" بر قلمرو اعلان کردند. با اعلان دوباره "امارت اسلامی"، به حیث "تسخیر کنندگان" جدید، تا امروز توسط چند "فرد" در تحت نام "سرپرست" در وزارتخانه ها، مدعی پیشبرد، اداره کشور می باشند. این "حرکت طالبان" که برای نخستین بار در اخیر سال ۱۹۹۴م وارد میدان جنگ شده اند، اینبار بدون اینکه "مشی سیاسی" معمول و اصول حکومتداری آنها را بیان دارند، سرنوشت جامعه را، به ظاهر امر، در دست یک «امیرالمؤمنین» سپرده اند، که در «خفاء» بسر می برد و گاه گاه، حتی شایعات پخش می گردد، که ممکن «حیات» نداشته باشد. اصلاً برای این نویسنده مهم نیست که اینها، کیانند، مهم اینست که، حد اقل درک شده بتواند که چه می کنند؟ فراموش نکنیم که نخستین، رخداد سیاسی "زلزله مانند" در سال ۱۹۷۳م، ثبت تاریخ شده است. از همان زمان به بعد، تعداد قابل ملاحظه هموطنان ما را، مجبور به ترک وطن ساخته است، که بتدریج با تشدید بحرانها و مداخلات "خارجی" در طی مدت قریب پنج دهه، بشکل غم انگیز جریان داشته است. حال این "حلقه جدید قدرت خود نما" از روز "هشت ثور" تجلیل می کنند که در حقیقت در همان شرایط جریان "جنگ نیابتی"، در فضای "جنگ سرد" و "توازن قوای بین المللی" یک گروپ مختلط، متشکل از حلقات مختلف، علیه همدیگر درگیر جنگ شده اند. با انجام "کودتای" مختلط، قریب دو سال پس از خروج قوای "شوروی"، که متشکل از افرادی که در سابق علیه همدیگر می جنگیده اند، بوده و اینبار با تغییر در جبهه جنگ، متحدانه در سقوط "حاکمیت یک حزبی"، که در حقیقت تا قریب دو سال قبل از سقوط آن، تحت "حمایت" یک قدرت بزرگ" قرار داشته است، اما در نهایت، وقتی در تحت نام "حل صفری" که بین دو قدرت بزرگ متخاصم صورت گرفت، از حمایت مستقیم کنار رفت، بعد رژیم تحت حمایت آنها هم، سقوط داده شد. تلاش صورت گرفت تا به جای یک "حاکمیت یک حزب" که در آغاز برخی از رهبران آن منظور "دیکتاتوری طبقاتی" را نشخوار می نموده اند، "حاکمیت بنیادگرایان اسلامی و متنفذین محلی" را جایگزین آن سازند. این هم معلوم است که چگونه، جنگ بر سر قدرت، توسط کدام حلقات به "جنگ داخلی" کشانیده شده است. حال پس از بیست سال "حضور یک قدرت بزرگ دیگر"، رقیب "قدرت بزرگ" قبلی و حامی "جهادی ها"، "خروج" قوای خود را اعلان داشت، طوری که راه را برای تسخیر کشور توسط "مخالفین" آنها، هموار ساخت. "حکمای قبلی"

به فرار متوسل شده اند که متشکل از "بنیاد گرایان اسلامی"، "بقایای متنفذین محلی"، "جنگ سالاران" و سائر محافل منفعت طلب شناخته شده اند. این وضعیت، چنین حالتی را گواهی می دهد که این "حلقات" مستخدم در "جنگ های نیابتی"، ممکن در فکر از سر گرفتن بازی دو باره "جنگ داخلی" باشند. رهبری این «تسخیر کنندگان» چند روز قبل، هدایت تجلیل از «هشت ثور» را صادر می کند. وقوع حوادث ۷ ثور و بعد ۸ ثور، با برداشت های مختلف ارزیابی می گردد، که بررسی تفصیلی آنرا نویسنده درین مطلب در نظر ندارد. اما تا حدی معتقد است، که بررسی درست وقایع تاریخی، یا وقایع گذشته، در شرایطی ممکن است که در جامعه «ثبات» برقرار باشد و در تحت حاکمیت یک دولت «قانون» توسط مؤرخین آگاه مسلکی، انجام گیرد. واقعیت اینست، طوری که فیلسوف نامدار "اتریشی - انگلیسی" «کارل رایموند پوپر»، گفته است، که: «گذشته پیش چشمان ماست، که ما تغییر داده نمی توانیم.» در عین زمان دانشمند و فیلسوف "هنس - پیتر دیور" هوشدار می دهد، که "آینده باز است" پس این همه "فاجعه های" یاد شده که در گذشته رخ داده است، می تواند مشابه و حتی شدید تر از گذشته هم، در آینده نیز امکان وقوع آن محتمل باشد. تأکید دانشمندان اینست که ما در آینده در برابر آنچه جوابگو هستیم، که امروز انجام می دهیم. "پوپر"، فیلسوف «اتریشی - انگلیسی»، که آثار ارزشمندی را از خود به جا مانده است، در کتاب مشهور خود تحت عنوان: «جامعه باز و دشمنان آن»، با ذکر نمونه هایی از "توتالیتاریزم"، از دو نام، بطور مشخص نام می برد. یکی "جوسیف ستالین" که در تحت نام "دیکتاتوری پرولتاریا" یک دیکتاتوری بیکه تاز ("توتالیتیر") را در پهناورترین کشور جهان رهبری می نمود و دیگر آن هم "ادولف هیتلر" رهبر "حزب ناسیونال سوسیالیست" در آلمان بوده است. ("پوپر" می نویسد که: "من ازین هر دو، چنان نفرت داشته ام، که حتی نمی خواستم از آنها در کتاب خود، نام ببرم." توجه به "دوالیزم" ای که دانشمندان بر آن تأکید می ورزند اینست، که درین "طبیعت"، "آزادی" فرد نیز مراعات گردد. این افراد آزاد باید خود در تشکل های اجتماعی، سهم گرفته بتوانند و تضمین حقوق و مصونیت آنها از طرف صاحبان قدرت دولتی، می تواند، مسبب و متضمن اعتماد مردم به حاکمیت دولتی گردد. به عبارت دیگر، از همزیستی همه انسانها اگر پیرو دین اند و یا نه، بر اساس همان قانونی که بر آن توافق صورت گرفته باشد، مواظبت به عمل آید. خوانندگان محترم فکر نکنند که گویا این نویسنده، به آدرس "تسخیر کنندگان" کدام پیشنهاد داشته باشد، که چگونه رهبری کشور را به پیش برند. این وظیفه خود آنها است که "مشروعیت" حاکمیت خود را در داخل تحقق می بخشند. نویسنده جانبدار هیچ یکی از دیکتاتوری، چه "طبقاتی"، چه "نژادی" و چه "دینی" باشد، نمی باشد. در مقالات قبلی، به صراحت، تجربه "سیکولاریزم" را، ترجیح داده است. این مربوط خود آنهاست. این سرنوشتی است که مردم کشور ما با آن مواجه گردیده و رنج می برند. انگیزه تهیه این مطلب، عمدتاً ناشی از شنیدن ها و دیدن های برخی از حوادث، درین ده ماه است، که "چینل ها" و "تلویزون ها" از هر طرف در تحت نام "خبر" به تبلیغات می پردازند. وقتی سخن گویان، از یکطرف بر مبنای "توافق دوحه" که بین نمایندگان "طالبان" و هیأت نمایندگی ایالات متحده صورت گرفته است، تکراراً قرائت می کنند که "... به هیچ کس اجازه نمی دهد، که علیه امریکا و یا کشورهای دیگر، به عمل تروریستی متوسل شوند..." در عین زمان جانب "امریکا" مدعی است، که گویا همه مواد این توافق، از جانب طالبان "تحقق نیافته است، آینده نا معلومی را در برابر مردم کشور ما ترسیم نموده است. هر باری که چنین موضوعات مطرح می گردد، سخنگوی تسخیر کنندگان، فقط آنرا رد می کند، مدعی است که گویا پیشرفت درین جهت دارند و کار ادامه دارد. اینکه این چنین "تعهد" را تکرار می کنند، خود می دانند که چه می گویند. اما چه کسی می تواند تضمین کند، که اگر وضعیت برین منوال ادامه یابد، آیا چنین تسخیر کامل را حفظ خواهند توانست؟ آنچه برای آینده

کشور در مناسبات بین‌المللی از اهمیت خاص برخوردار است، اینست که این "تسخیر کنندگان" با دولت "امریکا" به توافقاتی رسیده‌اند، اما کشورهای مستقل دیگر در جهان وجود دارند که مستعمره و برده امریکا نیستند. آنها از هر کشور نو تشکیل، توقع دارند، که دولت‌ها، باید همان نقاط مهم را در عرصه بین‌المللی تحت نام حقوق اولیه انسان و بخصوص حقوق زنان پذیرفته شده است، بپذیرند. این بدان معنی است که دولت جدید، باید خود را به آن اصول وفادار اعلان کند. چنین تصور از ذهن رهبران آنها، باید خارج ساخته شود، که جهان تسلیم آنها، خواهد شد. جهان و حتی کشوری در جهان، هیچگاه در فکر آن نخواهند بود، که این تسخیر کنندگان در کشور خود مسلمان باشند و یا نباشند. این چنین موضوع مطرح نیست. به این سطرها توجه نمائید: «وقتی اگر معتقدین ادیان فعلی، خود بطور جدی بر خود تکلیف روا می‌داشتند، تا در مطابقت با روح بنیادگذاران آن، فکر می‌کردند، قضاوت می‌نمودند و هم عمل می‌کردند، می‌توانست هیچ یک دشمنی مبتنی بر عقیده، بین معتقدین مذاهب مختلف، وجود نداشته باشد. علاوه بر آن، حتی تفاوت‌های عقیدوی می‌توانست غیر عمده بر ملا گردد.» (البرت اینشتاین). تسخیر کنندگان کنونی افغانستان، که فقط با فراهم شدن (یا فراهم ساختن توسط هر دست قدرتمند و یا قدرت‌های مرموز که بوده باشد، علایم و شواهد زیادی در مورد چنین دست‌ها ثبت تأریخ است.) فرصت مساعد به اشغال مواضع حاکم و برتری نظامی بر قلمرو افغانستان نصیب آنها شده است، ممکن با کاربرد وسیله "زور"، امید استقرار "قدرت" تخیلی را هم در ذهن داشته باشند. آنچه در قدم اول باید گفته شود اینست، که "تسخیر کنندگان" خود مدعی‌اند، که گویا با "تسخیر کامل" سرزمین افغانستان توسط "جنگی‌های" آنها، خود آنها را "فاتح" درین "جنگ‌ها" می‌دانند، در عین حال خود آنان را بصورت تنهائی «وارث» و مالک این کشور می‌دانند. این دنیای ما، دنیای قرون «اوسطی» نیست. آنها مستخدمین "جنگ‌های نیابتی"‌اند، اینکه به آن باور کنند و یا نه کنند، وضعیت تغییر نمی‌کند. چنین مناسبات را "جنگ دوم جهانی" از خود به میراث گذاشته است، وقتی که به تأریخ ۸ ماه می ۱۹۴۵م. «قدرت دفاعی آلمان "هیتلر"» در جنگ دوم جهانی، تسلیمی بی‌قید و شرط را اعلان داشت، بعد معلوم گردید که در آن جنگ بطور تخمینی به زندگی ۵۵ تا ۶۰ میلیون انسان، خاتمه داده شده بود، که اتحاد شوروی، با ۲۷ میلیون کشته، بزرگترین رقم را در مقایسه با هر کشور دیگر متحمل شده است.

در سلسله دلایل «تسخیر کنندگان» امروزی افغانستان، که دائماً از "فساد" و "ناکاره بودن رژیم قبلی" یاد می‌کنند، طبق میل خود آنها، باشندگان افغانستان را، فقط محدود به "دو طرف در گیر" می‌شمارند، که یکی خود آنها و جانب دیگر هم، آن حکومتی را می‌دانند، که تهداب آن، توسط قدرت‌های "بزرگ" و "اشغالگر" در "بن" (۲۰۰۱م) گذاشته شده است. در حالی که شب و روز تلاش بکار می‌برند، تا "حاکمیت" آنها، "بیعت" تمام مردم را با خود داشته باشند، وقتی مبلغین آنها می‌گویند که گویا تمام مردم، در بیست سال "جنگ" از آنها "حمایت" کرده‌اند، پس چرا حال به "آرای" همان حامیان خود، وقعی نمی‌گذارند؟ از جانب دیگر، اگر مردم افغانستان، حامی آنها بوده‌اند، پس تلفات "جانی" ۴۵۰۰۰ افراد نظامی تنها در چهار سال "ریاست داکتر محمد اشرف غنی" از کجا شده است؟ تلفات دقیق "جنگی‌های" طالب، معلوم نیست، اما آنچه روشن است، اینست که این رهبری "نام نهاد" هیچوقت حاضر نشده است، که با این "حکومت" نیت مذاکره نشان دهند. با این دلیل "بیست سال" جنگ که در برابر، "قوای اشغالگر" خارجی مدعی‌اند، خود آنها را "وارث" کشور و مالک حاکمیت تنهائی می‌دانند. انتخاب راه تحکیم قدرت "سیاسی" در تحت نام "یک دین" درین دنیا، یک اشتباه بزرگ است. استفاده از "زور" وقتی صورت می‌گیرد، که یا یک سیستم سیاسی حاکم بر اوضاع، احساس کند که حال "قدرت" او لرزان است و یا اگر کسی هم در وضعیتی قرار گیرد که "قدرت

نداشته" و یا بخواهد که "قدرت" از دست رفته را، مجدداً احیاء کند، ممکن تحمیل «زور» را وسیله بدانند. جای شک نیست که "تسخیر کنندگان کنونی"، از آن "حرکت" قبلی منشاء خودش را می شناسد، که زمانی یک "قدرت قسمی" را در مدت نسبتاً کوتاه (قریب به چهار سال) تمثیل می نموده است، که اصولاً در آن زمان هم، نه در داخل و نه هم در "خارج" بطور قابل ملاحظه مورد قبول بوده است، برخلاف سازماندهندگان و حامیان اصلی آنها که در آن نقشه ها و اهداف، "قدرت بزرگ" نیز شامل بوده است، که "چراغ سبز" را برای بروز آنها، روشن کرده است، فقط سه کشور چون پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، آن حکومت اولی آنها را برسمیت شناخته اند. حضور قسمی آن زمان که قدرت کامل بر قلمرو نبوده است و کشور به "جنگ داخلی" مهر خورده بود، اما باز هم این "حرکت طالبان" که خود "قدرتش" را توسط "قدرت بزرگ" و به حمایت سائر کشورهای خارجی دیگر از دست "رفته" تبلیغ می کرد، پس از قریب "بیست سال"، مدعی دوباره احیای قدرت آن گردید. اینبار ادعاها و مقدمات برای چنین قدرت، کمی تفاوت داشته است. در دوره اول "عمداً" خلع "سلاح" گروپ های درگیر را هم، مدعی بوده اند. همینکه در شیوه "حکومتداری"، راه "افراطی" را در تحت نام "اسلام" در پیش گرفته اند، در حقیقت با انتخاب آن راه و روش، در عین حال وضعیت "بحرانی" را، در تمام حلقات "بنیادگرای"، اعم از "چپ" و "راست" و حال بحران بی پایان «بنیادگرایان اسلامی» که حکومت "اسلامی" یا "دینی" می خواسته اند، برملا ساخت. "دین" به عنوان "عقیده" و "باور" یک چیز است، امکان تطبیق یک تصمیم سیاسی، که یک امکان است، که به اراده انسان صورت می گیرد، چیزی دیگری است. در پیروی از عقاید «دینی» انسان متدین، برای "آخرت خود"، عبادت می کند، اما در امور دنیوی که آینده "باز" و "نا معلوم" را در برابر خود می بیند، باید از روی منطق، تصمیمی اتخاذ نماید، که در مطابقت با احتمالات انتظار بهبود در آینده متصور باشد. اینرا هم نه باید از نظر دور داشت، که در اجتماع یک دولت، ممکن تنها اتباع "متدین" وجود نداشته باشند. بناءً برای اینکه حمایت از تصامیم برای آینده، تهداب مستحکم در جامعه داشته باشد، باید از تجارب مثر حکومت "سیکولار" استفاده شده بتواند. در چنین "حالت"، که "تسخیر کنندگان" فقط در ماحول سیاسی خود، گروپ های متعدد "بنیادگرای اسلامی" اعم از "شیعه و سنی" را با خود دارند، این حلقات در عین حال با امراض و تمایلات انحرافی "راسیستی" نیز مبتلا اند. ممکن است که این "تسخیر کنندگان" که حال به کاربرد وسیله "زور" متوسل شده اند، باید بدانند که با چنین تصمیم مبتنی بر "ایجاد" و "حفظ قدرت"، تزئید دوامدار وسایل جدید "زور" را می طلبد. تداوم چنین حالت، به یک دیکتاتوری "عریان" و رسوای تعمیل "زور" بی پایان می انجامد. برای نویسنده مهم نیست که فراهم آوران برای این فرصت مساعد، برای تسخیر کنندگان، کی و یا کدام قوت و مرکز بوده است، مهم اینست که ازین وسیله کار گرفته شده است. آینده دیکتاتوری، بدین مفهوم که مردم آن حق اظهار نظر در باره آینده سیاسی نمی داشته باشند، بلکه مکلف هستند، طوری زندگی کنند، که برای شان دستور صادر می گردد. خلاصه اینکه، از ۱۵ اگست ۲۰۲۱م ببعده، درین کشور، تسخیر کنندگان، «جنگی های» طالب اند که می گویند، حاکمیت را در دست دارند و با انتخاب شعارهای "دینی" که اصلاً با "زور" ربطی ندارد در لابلاهی دیگر شعارها و تکیه کلام های عوامفربانه، ممکن خود آنانرا، به تصرف "قدرت" سیاسی امیدوار ساخته باشند. هرگاه درین وضعیت خود آنانرا بر اریکه "قدرت" احساس کرده باشند، اشتباه بزرگی را مرتکب می شوند، زیرا این "وضعیت" که با استفاده از وسیله "زور" حاصل شده است، اصل قدرت به معنی اصلی کلمه نبوده، بلکه فقط حالت نوی است، که رهبران و حامیان آنها، ممکن تعبیر "قدرت" را از آن، استخراج کرده باشند. ممکن "فرق" میان "زور" و "قدرت" را که دو مفهوم متفاوت است، درک نکرده باشند. در "قدرت" آرای مردم و حمایت آنها مهم است، نه امر و فتوا.

عقیده حق است و انسان در انتخاب آن "آزاد" است. در حالی که "قانون" یک امر "جبری" است. همین وضعیت هر لحظه از آنها، تطبیق وسیله "زور" بیشتر می طلبد، که به یک استبداد و دیکتاتوری رسوا و عریان می انجامد. حاکمیت آنها را بر قلمرو افغانستان، بر "توافق" آنان در "دوحه" که با ایالات متحده آمریکا، که به قول آنها، بیست سال افغانستان را "اشغال" نموده بودند، استدلال می کنند. در واقعیت امر مردم افغانستان، دقیق اطلاع ندارند، که این دو طرف، روی چه موضوعات به توافق رسیده اند. ایالات متحده آمریکا یک قدرت "بزرگ" است، اما امر تمام دولت های جهان نیست. از جانب دیگر این "جنگی های طالب" که خود یک طرف "جنگ" با "دولت" ساخت دست و تحت حمایت ایالات متحده و متحدان بوده اند، تمام "گروپ های جنگی" ضد "دولت وقت"، نبوده اند. از جانب دیگر به قسمت وسیع و اکثریت مطلق باشندگان کشور که درین جنگ ها، در واقعیت تمام صدمات را دیده اند، هیچگاه، مراجعه صادقانه صورت نگرفته است. تبلیغات دیوانه وار حلقات مختلف، اضافه از چهل سال «جنگ» را بر رخ مردم ما می کشند. لاف و گزاف اینکه گویا «بیست سال» جنگیده اند، مدعی اند که گویا "قدرت بزرگ" و "حامیان" آنرا "شکست" داده اند و حال «امنیت» آورده اند، باید مردم ما به این «حلقه موهوم» و چهره های نا آشنا، "بیعت" کنند، طوری زندگی کنند، که برایشان طی «فرمان ها» هدایت داده می شود. نویسنده نمی خواهد با این همه مبلغین و هواداران قدرت تسخیر کننده به بحث های «جدالی» بپردازد. فقط قابل تأکید می داند که حال، همین امروز همه وقایعی که حتی چند لحظه قبل رخ داده است، همه به گذشته و به بخش تأریخ سپرده می شود، که تصفیه حساب آن به کار وسیع و زمان و هم چنان به دانشمندان "نیوترال" متخصص نیاز دارد.

پایان

....



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید